

تبعیض مبتنی بر وضعیت تاهل در فرزند خواندگی: مقایسه محدودیت های قانونی و توجیهات هنجاری (ایران، فرانسه، کانادا)

نرگس ملکی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۰۱ تاریخ چاپ: ۱۴۰۵/۰۶/۳۰

چکیده

نهاد فرزندخواندگی به عنوان سازوکاری حیاتی، پیوندی عمیق با ارزش های اجتماعی و ساختار خانواده دارد. این پژوهش با رویکردی تحلیلی- تطبیقی، به واکاوی چالش «وضعیت تاهل» به عنوان فیلتر قانونی در نظام های حقوقی ایران، فرانسه و کانادا می پردازد. با این شرایط سوال اصلی این است که آیا محدودیت های قانونی اعمال شده بر متقاضیان مجرد، برآمده از مصلحت واقعی کودک است یا بازتابی از رسوب های سنتی؟ روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تطبیقی است و یافته ها نشان دهنده آن است که نظام های حقوقی، به جای تمرکز بر «شایستگی های فردی»، با تقدم «ثبات شکلی خانواده» بر «کیفیت والدگری»، دچار تقلیل گرایی حقوقی شده اند که نتیجه آن، تضاد میان حق بر والدگری و مصلحت عالیله کودک است. همچنین نتایج این مطالعه نشان می دهد که نظام حقوقی ایران با اتکا به فقه امامیه، برتری خانواده هسته ای را محور قرار داده و با ایجاد سلسله مراتب، مجردها را در اولویت پایین تر قرار می دهد یا کاملاً محروم می کند؛ رویکردی که عمده تاً ریشه در ملاحظات شرعی «محرمیت» دارد. در مقابل، فرانسه با عبور از سنت های مسیحی و قانون گذاری سکولار، و کانادا با تکیه بر اصول حقوق بشری و کثرت گرایی، وضعیت تاهل را از یک شرط صلب به متغیری ثانویه تبدیل کرده و بر «مطالعه خانگی» و ارزیابی عینی صلاحیت متقاضی متمرکز شده اند.

واژگان کلیدی

تبعیض، فرزندخواندگی، زنان مجرد، محدودیت های قانونی، توجیهات هنجاری

۱. کارشناس ارشد رشته حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران. (مدیر شعبه مجتمع حمایت از اطفال و

نوجوانان شوق زندگی). (nmaleki068@gmail.com)

۱. مقدمه

نهاد فرزندخواندگی، به عنوان یکی از پیچیده‌ترین و حیاتی‌ترین سازوکارهای حقوقی در تعامل میان دولت، خانواده و فرد، همواره در کانون تحولات نظام‌های حقوقی معاصر قرار داشته است؛ چرا که این نهاد، نه تنها متولی تأمین نیازهای عاطفی و زیستی کودکان بی‌سرپرست یا بدسرپرست است، بلکه آینه تمام‌نمای ارزش‌ها، باورهای اخلاقی و اولویت‌های اجتماعی جوامع در تعریف «خانواده» محسوب می‌شود (نورانی درآباد، ۱۳۹۸). با این حال، در عصر حاضر که شاهد تغییرات بنیادین در ساختارهای اجتماعی و دگرذیسی در نهاد خانواده هستیم، معیار «وضعیت تاهل» همچنان به مثابه یکی از پرسش‌برانگیزترین فیلترهای قانونی در بسیاری از حوزه‌های قضایی باقی مانده است. درحالی‌که اسناد بین‌المللی و کنوانسیون‌های حقوق کودک، «منافع عالیۀ کودک» را به عنوان قطب‌نمای اصلی تصمیم‌گیری‌های قضایی و اجرایی معرفی می‌کنند، بسیاری از نظام‌های حقوقی همچنان با استناد به توجیهات هنجاری و اخلاقی، محدودیت‌های جدی را بر متقاضیان مجرد یا افراد دارای وضعیت‌های تاهل غیرمتعارف اعمال می‌کنند (خسروانی، ۱۳۹۸). این رویکرد، تضادی بنیادین میان ضرورت‌های نوین روان‌شناختی - که بر اهمیت «کیفیت مراقبت» و «ثبات عاطفی» والدین تأکید دارند - و ساختارهای سنتی حقوقی - که «ثبات شکلی خانواده» (همان زوجین) را پیش‌شرط صلاحیت والدگری می‌دانند - ایجاد کرده است.

پژوهش‌های پیشین، علی‌رغم ارائه توصیف‌هایی دقیق از مقررات موجود، غالباً در تبیین ریشه‌های عمیق تبعیض‌آمیز این محدودیت‌ها دچار کاستی بوده‌اند و از تحلیل انتقادی توجیهات هنجاری پشت این قوانین بازمانده‌اند؛ به گونه‌ای که دانش حقوقی کنونی، کمتر توانسته است نسبت میان این تبعیض‌های ساختاری و واقعیت‌های زیست‌شناختی و اجتماعی کودک را به شکلی نظام‌مند بازخوانی کند. این شکاف دانشی، ضرورت بازنگری در معیارهای گزینش والدین را بیش از پیش نمایان می‌سازد؛ چرا که پرسش اساسی این است که آیا این محدودیت‌ها واقعاً در راستای مصلحت کودک تنظیم شده‌اند یا بازتابی از رسوب‌های فکری و سنت‌های فرهنگی هستند که با نیازهای دنیای متکثر امروز همخوانی ندارند.

نوشتار حاضر با هدف پر کردن این شکاف معرفتی و با رویکردی انتقادی، به واکاوی محدودیت‌های قانونی و توجیهات هنجاری حاکم بر فرزندخواندگی در سه نظام حقوقی متفاوت یعنی ایران، فرانسه و کانادا می‌پردازد؛ سه کشوری که هر یک نمایانگر پارادایم‌های حقوقی متمایزی هستند. ایران به عنوان الگویی از نظام حقوقی مبتنی بر فقه اسلامی که تأکید ویژه‌ای بر حفظ اصالت نسب و چارچوب‌های شرعی خانواده دارد، فرانسه به عنوان مهد حقوق نوشته که در سال‌های اخیر با سکولاریزاسیون قوانین مدنی، رویکردهای نوینی را در بازتعریف نهادهای خانوادگی اتخاذ کرده است، و کانادا به عنوان نمونه‌ای پیشرو در نظام‌های حقوقی کثرت‌گرا که اولویت را به رفاه اجتماعی و حقوق فردی کودک می‌دهد، بستری تراز برای مقایسه فراهم می‌آورند. روش پژوهش در این مطالعه، تحلیلی - تطبیقی است که در آن ابتدا با بررسی منابع کتابخانه‌ای و اسناد قانونی هر سه کشور، چارچوب‌های فعلی استخراج شده و سپس با بهره‌گیری از روش استنتاج منطقی، این قوانین در بوته نقد هنجاری قرار می‌گیرند. این نوشتار می‌کوشد با فراتر رفتن از توصیف صرف مواد قانونی، به این پرسش پاسخ دهد که نظام‌های مذکور چگونه میان «حق بر والدگری» و «حق کودک بر داشتن خانواده» تعادل برقرار کرده‌اند و آیا این تمایزات در وضعیت تاهل، دارای توجیهات عقلانی و اخلاقی پایدار هستند یا خیر. در نهایت، این پژوهش با هدف ارائه راهکارهایی برای اصلاح و همسویی قوانین با نیازهای بشری قرن بیست و یکم، تلاش می‌کند تا با

تکیه بر یافته‌های تطبیقی، مدلی ارائه دهد که در آن ضمن احترام به ارزش‌های بنیادین، کرامت و مصلحت کودک در اولویت مطلق تصمیم‌گیری‌های قانونی قرار گیرد.

۲. مبانی نظری

مناقشه نظری در باب جایگاه وضعیت تاهل در نظام فرزندخواندگی، در حقیقت بازتابی از نبرد پارادایمیک میان دو نحله بزرگ اندیشه حقوقی و جامعه‌شناختی است. در یک سو، نظریه ساختارگرایی^۱ با تکیه بر آرای تالکوت پارسونز قرار دارد که خانواده هسته‌ای (متشکل از زوجین) را تنها واحد کارکردی و پایدار برای اجتماعی‌شدن کودک می‌پندارد. از این منظر، تاهل نه یک وضعیت حقوقی صرف، بلکه یک «نهاد صیانت‌گر» است که ثبات عاطفی و اقتصادی لازم برای رشد کودک را تضمین می‌کند (پاکزاد و همکاران، ۱۴۰۱). در مقابل، نظریه کارکردگرایی نوین^۲ و رویکردهای پس‌ساختاری، با به چالش کشیدن اصالتِ فرم، بر کیفیت روابط انسانی تأکید می‌ورزند (توسلی نائینی، ۱۳۹۹). اندیشمندانی چون آنتونی گیدنز با طرح مفهوم «رابطه ناب»^۳، استدلال می‌کنند که در عصر مدرن، مشروعیت خانواده نه از قرارداد رسمی تاهل، بلکه از کیفیت درونی و تعهد عاطفی والد نسبت به فرزند نشأت می‌گیرد. از این منظر، محروم کردن متقاضیان مجرد از حق سرپرستی، نوعی تقلیل‌گرایی حقوقی است که «والد‌گری» را که امری ماهوی است، فدای «زوجیت» که امری فرمال است، می‌کند. (آیزمن، ۱۳۹۵)

تحلیل عمیق‌تر این موضوع نیازمند واکاوی در دکترین «مصلحت عالی کودک»^۴ است. این مفهوم که در اسناد بین‌المللی ریشه دارد، در قرن بیستم توسط حقوق‌دانانی چون جوزف گلدشتاین و آنا فروید در کتاب «فراتر از مصالح عالی کودک» بازتعریف شد. آن‌ها بر ضرورت وجود یک «والد روان‌شناختی» تأکید داشتند و معتقد بودند آنچه برای کودک اهمیت حیاتی دارد، تداوم مراقبت و پیوند عاطفی است، نه لزوماً وضعیت تاهل مراقبت‌کننده. در حقوق مدرن، این نظریه از یک مفهوم انتزاعی به یک «معیار ماهوی» تغییر یافته است که بر اساس آن، هرگونه پیش‌فرض پیشینی (مانند برتری ذاتی زوجین بر مجردان) باطل شمرده می‌شود. در واقع، با تکیه بر نظریه دلبستگی^۵ جان بالبی، می‌توان استدلال کرد که امنیت روانی کودک در گرو پاسخگویی حساس و باثبات مراقبت‌کننده است؛ امری که به لحاظ علمی و تجربی، لزوماً منوط به حضور دو والد در قالب ازدواج نیست. (مقدادی، ۱۴۰۴)

از منظر حقوق عمومی و تئوری‌های عدالت، بحث تبعیض بر مبنای تاهل با نظریه برابری^۶ پیوند می‌خورد. رونالد دورکین با طرح اصل «منزلت برابر»، استدلال می‌کند که دولت موظف است با همه شهروندان با احترام و ملاحظه برابر برخورد کند. زمانی که قانون‌گذار تاهل را پیش‌شرط فرزندخواندگی قرار می‌دهد، در واقع دست به یک «طبقه‌بندی مشکوک» زده است. در اینجا نظریه طبقه‌بندی‌های حقوقی که در رویه قضایی دیوان عالی آمریکا ریشه دارد، حکم می‌کند که تمایزات مبتنی بر وضعیت‌های شخصی (مانند تاهل) باید تحت «بررسی دقیق» قرار گیرند. اگر هدف، تأمین ثبات برای کودک است، بر اساس نظریه تناسب^۷، ابزار انتخابی (یعنی محرومیت مجردان) باید با هدف مورد نظر تناسب داشته باشد.

1- Structuralism

2- Neo-Functionalism

3- Pure Relationship

4- Best Interests of the Child

5- Attachment Theory

6- Equality Theory

7- Proportionality

حقوقدانان برابری خواه معتقدند که ثبات را می توان از طریق غربالگری های دقیق فردی تامین کرد و الزام به تاهل، ابزاری بیش از حد گسترده^۱ و ناعادلانه است که بر پایه استریوتایپ های سنتی بنا شده است. (Fulchiron, 2021)

در لایه ای عمیق تر، این بحث با دکتترین حق بر زندگی خصوصی و خانوادگی گره خورده است که در آرای رابرت نوزیک و مدافعان حقوق فردی برجسته است. بر اساس این دیدگاه، تشکیل خانواده یکی از بنیادی ترین ابعاد خودمختاری فردی^۲ است. ایجاد مانع برای مجردان در مسیر فرزندخواندگی، به مثابه مداخله غیرموجه دولت در «پروژه زندگی» افراد تلقی می شود. در اینجا مفهوم «والدگری اجتماعی»^۳ که توسط نظریه پردازانی چون نانسی پولیکوف مطرح شده، اهمیت می یابد؛ او معتقد است که قانون باید واقعیت های متکثر زندگی خانوادگی را به رسمیت بشناسد. این رویکرد در پارادایم های حقوقی متفاوتی تبلور یافته است (Landau, 2018). در نظام های پیشرو مانند کانادا، تحت تاثیر نظریه کثرت گرایی حقوقی، وضعیت تاهل از یک شرط صلب به یک متغیر ثانویه تبدیل شده تا حق برخورداری از خانواده برای کودک و حق والدگری برای فرد، در همپوشانی با هم محقق شوند. در مقابل، در نظام هایی که بر تئوری حمایت گری سنتی یا مبانی فقهی استوارند، تاهل همچنان به عنوان تنها «دژ ایمن» برای پرورش کودک نگریسته می شود که این تفاوت رویکرد، ریشه در تقابل میان «ارزش های جمع گرای سنتی» و «حقوق فردی مدرن» دارد. نهایتاً، گذار از «نظم عمومی اخلاقی» به سمت «عدالت توزیعی در حقوق خانواده» ایجاب می کند که صلاحیت های والدگری نه بر اساس شناسنامه، بلکه بر اساس شایستگی های عینی و ظرفیت های عاطفی سنجیده شوند.

۳. چارچوب قانونی تاهل در فرزند خواندگی (ایران، فرانسه، کانادا)

وضعیت تاهل در نظام های فرزندخواندگی، صرفاً یک شرط شکلی یا اداری برای احراز صلاحیت متقاضیان نیست، بلکه بازتابی از تلقی هر نظام حقوقی از مفهوم «خانواده»، «والدگری» و «مصلحت کودک» به شمار می آید. به بیان دیگر، هرگاه قانون گذار میان زوجین، اشخاص مجرد، یا سایر اشکال زندگی خانوادگی تفاوت قائل می شود، در واقع در حال ترجیح دادن یک الگوی خاص از خانواده و تعیین نسبت آن با نیازهای عاطفی، تربیتی و اجتماعی کودک است. از این رو، بررسی چارچوب قانونی تاهل در فرزندخواندگی، راهی برای فهم مبانی عمیق تر فکری، فرهنگی و ارزشی هر نظام حقوقی نیز محسوب می شود. در برخی نظام های حقوقی، تاهل همچنان به عنوان نشانه ای از ثبات، تکمیل نقش های والدینی و نزدیکی بیشتر به الگوی طبیعی خانواده تلقی می شود؛ از همین رو، زوجین در اولویت قرار می گیرند و اشخاص مجرد یا ساختارهای غیرمتعارف خانوادگی با محدودیت هایی مواجه اند. در مقابل، برخی دیگر از نظام ها با فاصله گرفتن از برداشت سنتی از خانواده، وضعیت تاهل را تنها یکی از عوامل فرعی دانسته و تمرکز اصلی را بر توانایی واقعی متقاضی در تأمین بهترین منافع کودک معطوف کرده اند. در این رویکرد دوم، آنچه اهمیت دارد نه شکل حقوقی رابطه میان بزرگسالان، بلکه کیفیت محیطی است که برای رشد و امنیت کودک فراهم می شود.

مطالعه تطبیقی ایران، فرانسه و کانادا در این زمینه، امکان مشاهده سه الگوی متمایز را فراهم می آورد. در حقوق ایران، وضعیت تاهل با ملاحظات فقهی، اخلاقی و الگوی سنتی خانواده پیوندی نزدیک دارد و قانون گذار با تعیین سلسله مراتب میان متقاضیان، بر برتری خانواده متشکل از زوجین تأکید می کند. در حقوق فرانسه، مسیر تحول از سنت به سکولاریسم

1- Over-inclusive

2- Personal Autonomy

3- Social Parenthood

حقوقی، موجب شده است که تأهل جایگاه تعیین کننده پیشین خود را از دست بدهد و ملاک اصلی، ثبات فردی و مصلحت کودک باشد. در حقوق کانادا نیز با غلبه اصول برابری، تکررگرایی و بهترین مصلحت کودک، وضعیت تأهل اساساً از جایگاه امتیازآفرین یا محدودکننده خارج شده و ارزیابی صلاحیت، بر مبنای شایستگی واقعی و توانایی عملی سرپرست صورت می گیرد. بر این اساس، این بخش می کوشد با بررسی تطبیقی سه نظام حقوقی یادشده، نشان دهد که شرط یا وضعیت تأهل چگونه می تواند از یک معیار اصلی و هویت ساز در پذیرش فرزندخواندگی، به یک عامل کم اهمیت یا حتی بی اثر در سنجش صلاحیت متقاضیان تبدیل شود. همچنین روشن خواهد شد که تفاوت در جایگاه تأهل، در نهایت ریشه در تفاوت در فلسفه حقوق خانواده، نسبت حقوق با مذهب و فرهنگ، و برداشت هر نظام از مفهوم «خانواده مطلوب» و «مصلحت برتر کودک» دارد.

۳-۱- ایران

نظام حقوقی ایران به عنوان منظومه ای مبتنی بر فقه امامیه، رویکردی خاص و چندلایه به مسئله سرپرستی کودکان دارد که تبلور عینی آن در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست مصوب سال ۱۳۹۲ مشاهده می شود. این قانون اگرچه نسبت به مقررات پیشین گامی رو به جلو و اصلاحی محسوب می شود و دایره شمول متقاضیان را گسترش داده است، اما همچنان بر پایه یک سلسله مراتب دقیق و اولویت بندی شده استوار است که بازتاب دهنده نگاه سنتی و مذهبی به نهاد خانواده است (شهسواری، ۱۳۹۸). در صدر این اولویت بندی قانونی، زوجین فاقد فرزند قرار دارند که پنج سال از زندگی مشترک آن ها گذشته و گواهی پزشکی مبنی بر عدم توانایی باروری ارائه داده باشند؛ این گروه از منظر قانون گذار، مناسب ترین بستر برای بازسازی نهاد خانواده برای کودک تلقی می شوند چرا که انگیزه و ظرفیت عاطفی بالایی برای پذیرش عضو جدید دارند. در مرتبه دوم، قانون برای نخستین بار حق سرپرستی را به زنان و دختران مجرد بالای سی سال اعطا کرده است که این خود تحولی بزرگ در تاریخ حقوق خانواده ایران بود، اما این حق با محدودیت های جنسیتی همراه است به طوری که این زنان تنها مجاز به سرپرستی کودکان دختر هستند. در نهایت، اولویت سوم به زوجین دارای فرزند اختصاص یافته است که تمایل دارند سرپرستی کودک دیگری را نیز بر عهده بگیرند. این رتبه بندی نشان دهنده آن است که مقنن ایرانی همچنان الگوی خانواده کامل متشکل از پدر و مادر را ترجیح می دهد و سایر اشکال سرپرستی را تنها در صورت نبود متقاضی در طبقه اول یا به جهت ضرورت های اجتماعی می پذیرد (فخار، ۱۴۰۰). در این میان، محرومیت عملی مردان مجرد از حق سرپرستی، یکی از جدی ترین چالش ها و محدودیت های این نظام حقوقی است که ریشه در ملاحظات اخلاقی و فقهی دارد، زیرا از منظر سنتی، حضور یک مرد تنها در کنار یک کودک بدون وجود پیوند خونی یا همسر، با الگوهای تربیتی و هنجارهای حفاظتی تعریف شده در جامعه همخوانی ندارد. توجیهات هنجاری پشت این محدودیت ها و اولویت بندی ها فراتر از متون قانونی صرف است و به ریشه های عمیق فقهی و فرهنگی بازمی گردد. مسئله «محرمیت» یکی از بنیادین ترین موانع در این مسیر است؛ چرا که در فقه اسلامی، فرزندخواندگی به معنای ایجاد رابطه نسبی کامل (مانند فرزند بیولوژیک) شناخته نمی شود و بنابراین چالش های مربوط به نگاه، حجاب و ازدواج در آینده میان سرپرست و کودک همواره مدنظر قانون گذار بوده است. به همین جهت، تحدید سرپرستی زنان مجرد به کودکان اناث، تلاشی برای کاستن از همین پیچیدگی های شرعی است (ابوالحسنی، ۱۳۹۵). علاوه بر این، اصرار بر اولویت زوجین نشان دهنده اعتقاد راسخ نظام حقوقی به ضرورت وجود «الگوهای دو گانه نقش» یعنی حضور همزمان پدر و مادر برای تربیت متوازن کودک است. از دیدگاه این نظام، خانواده تنها یک قرارداد حقوقی نیست،

بلکه یک کانون مقدس است که باید شباهت حداکثری به ساختار طبیعی و بیولوژیک داشته باشد تا سلامت روانی و اجتماعی کودک تضمین شود (دورودی اصل، ۱۳۹۹). در واقع، قانون سال ۱۳۹۲ با وجود انعطاف در پذیرش گروه‌های جدید، همچنان میان ضرورت‌های نوین اجتماعی و پاسداری از مرزهای فقهی و ساختارهای سنتی خانواده در نوسان است و سعی دارد با ایجاد این سلسله‌مراتب، تعادلی میان «حق کودک بر داشتن خانواده» و «الزامات شرعی و عرفی جامعه ایران» برقرار سازد.

۳-۲- فرانسه

نظام حقوقی فرانسه، در مسیری که از ریشه‌های سنتی مسیحی به سوی سکولاریسم حقوقی و لیبرالیسم مدرن طی کرده، تحولی بنیادین را در رویکرد خود نسبت به فرزندخواندگی به نمایش گذاشته است؛ تحولی که در آن، مفاهیم پیشین مبتنی بر قداست ساختار کلاسیک خانواده، جای خود را به اولویت‌های مبتنی بر رفاه و حقوق کودک داده‌اند. این گذار، که به ویژه با تصویب قانون فوریه ۲۰۲۲ به وضوح خود را نشان داد، محدودیت‌های سخت‌گیرانه پیرامون وضعیت تاهل را کنار زده و دایره متقاضیان را به شکلی دموکراتیک و فراگیر گسترش داده است. بر اساس قوانین جدید فرانسه، افراد مجرد، اعم از زن یا مرد، که به سن بیست‌وشش سالگی رسیده باشند، حق دارند به تنهایی و بدون نیاز به وجود شریک زندگی، برای فرزندخواندگی اقدام کنند. این تغییر رویکرد صرفاً یک اصلاح فنی در قوانین نیست، بلکه بازتاب‌دهنده یک تغییر پارادایم در فلسفه حقوق خانواده در فرانسه است؛ جایی که تمرکز قانون‌گذار از مفهوم قدیمی «حق والدین برای داشتن فرزند» به سمت «حق کودک برای داشتن خانواده‌ای پایدار» تغییر جهت داده است. در این نظام حقوقی، دیگر وضعیت تاهل یا پابندی به الگوهای سنتی خانواده، ملاک مشروعیت و صلاحیت متقاضی نیست، بلکه آنچه در ارزیابی‌های دقیق اجتماعی و روان‌شناختی پیش از صدور مجوز اهمیت می‌یابد، کیفیت ثبات عاطفی، ظرفیت تربیتی و توانایی فرد برای تأمین آینده کودک است. در واقع، قانون‌گذار فرانسوی به این باور رسیده است که وجود یک پیوند عاطفی سالم و امن، فارغ از اینکه در قالب یک خانواده دووالدینی سنتی باشد یا تک‌والدینی، برتری مطلق بر سایر ساختارها دارد؛ به این معنا که اگر فرد مجردی بتواند بستر عاطفی، آموزشی و روانی لازم برای رشد کودک را فراهم آورد، نظام حقوقی سکولار این کشور، بر اساس اصل «مصلحت کودک»، او را به عنوان سرپرست واجد صلاحیت می‌شناسد (Gouttenoire, 2023). این رویکرد، ضمن به رسمیت شناختن تنوع ساختارهای اجتماعی در جوامع مدرن، پیوند میان مذهب و حقوق را به نفع کارکردگرایی اجتماعی تضعیف کرده و فرزندخواندگی را نه به مثابه یک اقدام خیریه برای والدین بی‌فرزند، بلکه به مثابه تعهدی حقوقی برای تأمین حقوق بنیادین کودک تعریف می‌کند که در آن، ثبات فردی سرپرست، جایگزین نیاز به الگوهای دوتایی پدر و مادر شده است.

۳-۳- کانادا

نظام حقوقی کانادا به عنوان یکی از پیشروترین و تکامل‌یافته‌ترین الگوهای حقوقی در جهان معاصر، تبلور عینی پیوند میان سنت حقوقی کامن‌لا و ارزش‌های بنیادین لیبرالیسم، تکررگرایی و چندفرهنگی است که در آن، تمامی مرزبندی‌های سنتی و کلاسیک در تعریف نهاد خانواده به نفع مفاهیم نوین شمول‌گرایی و برابری حقوقی کنار گذاشته شده است. در این ساختار سیاسی و حقوقی فدرال، اگرچه قوانین مربوط به احوال شخصیه و فرزندخواندگی در صلاحیت استان‌ها قرار دارد، اما ایالت‌های پرجمعیتی نظیر انتاریو، کبک و بریتیش کلمبیا قوانینی را تدوین و اجرا کرده‌اند که در آن‌ها وضعیت تاهل، جنسیت یا جهت‌گیری جنسیتی متقاضی به هیچ عنوان نه تنها مانع قانونی محسوب نمی‌شود، بلکه حتی به عنوان یک متغیر

ثانویه در سنجش صلاحیت نهایی نیز جایگاه تبعیض آمیزی ندارد. در واقع، در پهنه حقوقی کانادا، افراد مجرد، زوج های هم جنس، و حتی افرادی که در قالب پارتنرهای غیررسمی یا «کامن لای»^۱ با یکدیگر زندگی می کنند، از حقوقی کاملاً هم تراز و برابر با زوج های دارای پیوند رسمی ازدواج برخوردارند؛ این سطح از برابری ریشه در لایه های عمیق دستورگرایی کانادا و به ویژه «منشور حقوق و آزادی های کانادا»^۲ دارد که اصل برابری را به عنوان یک حق بنیادین، فرادستی و غیرقابل انکار برای تمامی شهروندان تضمین کرده و هرگونه برخوردی که بر اساس وضعیت تاهل یا ساختار زندگی خصوصی افراد باشد را به مثابه تبعیض سیستماتیک مردود می شمارد. (McLeod, 2019)

زیربنای فلسفی و توجیه هنجاری این رویکرد جسورانه، بر مفهوم حقوقی و بین المللی «بهترین مصلحت کودک»^۳ استوار است که در حقوق کانادا نه به عنوان یک شعار، بلکه به عنوان قطب نمای اصلی و یگانه معیار در تمامی تصمیمات قضایی و اداری عمل می کند؛ از این منظر، نظام حقوقی کانادا با عبور از کلیشه های جنسیتی و الگوهای بیولوژیک، به این باور رسیده است که کیفیت پیوند عاطفی، ثبات روانی و توانمندی مراقبتی سرپرست، تنها شاخص های تعیین کننده برای سعادت یک کودک هستند. این نظام حقوقی به صراحت و با شجاعت نظری بر این گزاره صحه می گذارد که یک والد مجرد تواند، آگاه و دارای ثبات شخصیت، بر یک محیط دووالدینی (پدر و مادر) که دچار تنش، ناهنجاری یا عدم تفاهم باشد، ارجحیت مطلق دارد. در این نگاه کارکردگرا، خانواده دیگر یک قالب صلب، از پیش تعیین شده و مقدس ناشی از سنت های مذهبی یا عرفی نیست، بلکه به مثابه محیطی پویا و انسانی تعریف می شود که وظیفه اصلی آن تضمین امنیت، عشق و بستر لازم برای رشد همه جانبه کودک است؛ لذا قانون گذار با نادیده گرفتن پیش فرض های سنتی که والدگری را منحصرأد در ترکیب زوجین جستجو می کرد، تمرکز خود را بر ارزیابی های دقیق فردی و روان شناختی متقاضی معطوف می کند تا اطمینان یابد که کودک در محیطی فارغ از کلیشه ها و تنها بر پایه تخصص های مراقبتی و تعهد قلبی سرپرست، بهترین شانس را برای شکوفایی به دست می آورد. این مدل حقوقی، فرزند خواندگی را نه به عنوان ابزاری برای پاسخ به نیازهای عاطفی بزرگسالان یا اعطای امتیاز به آنها، بلکه به مثابه یک مسئولیت خطیر اجتماعی و یافتن بهترین امن ترین پناهگاه برای کودکان آسیب پذیر در دنیایی متنوع و متکثر تعریف می کند که در آن، تکثر ساختارهای خانوادگی به عنوان یک واقعیت اجتماعی مثبت و مایه غنای جامعه پذیرفته شده است (Parent, 2022). در نهایت، کانادا با جایگزین کردن «صلاحیت اخلاقی و عملی» به جای «وضعیت مدنی و جنسیتی»، الگویی را ارائه می دهد که در آن حق کودک بر داشتن یک زندگی شایسته، بر تمامی جزم اندیشی های ساختاری پیشی می گیرد و بدین ترتیب، مفهوم خانواده را از یک نهاد بیولوژیک-حقوقی به یک نهاد عاطفی-کارکردی ارتقا می دهد.

۴. تبعیض مبتنی بر وضعیت تاهل در فرزند خواندگی

تبعیض مبتنی بر وضعیت تاهل در حوزه فرزند خواندگی یکی از چالش برانگیزترین مباحث حقوقی و اخلاقی در حقوق خانواده مدرن است. این موضوع در تقاطع «حق کودک برای داشتن خانواده» و «حق افراد برای تشکیل خانواده» قرار دارد. در ادامه، به مقایسه محدودیت های قانونی و توجیهات هنجاری در سه نظام حقوقی ایران، فرانسه و کانادا می پردازیم:

۴-۱- ایران (رویکر حمایت - مذهبی)

^۱ - Common-law

^۲ - Canadian Charter of Rights and Freedoms

^۳ - Best Interests of the Child

نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران به طور بنیادین و ساختاری تحت تأثیر فقه امامیه قرار دارد و قوانین مدنی و حمایتی آن به گونه‌ای تدوین شده‌اند که الگوهای سنتی و مذهبی خانواده را بازتولید و تقویت کنند. در این چارچوب فکری و قانونی، خانواده هسته‌ای متشکل از زن و شوهر به عنوان واحد بنیادین جامعه و بستر اصلی تربیت و رشد کودک شناخته می‌شود. این رویکرد خانواده‌محور که با آموزه‌های اسلامی پیوندی ناگسستنی دارد، بر تمامی شئون قوانین حمایتی از جمله نهاد سرپرستی و فرزندخواندگی سایه افکنده است، به طوری که هرگونه سیاست‌گذاری یا تدوین قانون در خصوص کودکان بی‌سرپرست یا بدسرپرست، در درجه نخست با هدف بازسازی این الگوی سنتی و مذهبی صورت می‌گیرد و تلاش می‌شود تا شرایط زندگی کودک تا حد امکان به ساختار خانواده هسته‌ای نزدیک باشد. (ابوالحسنی، ۱۳۹۵)

نمود عینی این تفکر فقهی و حمایتی را می‌توان در «قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست» مصوب سال ۱۳۹۲ مشاهده کرد که چارچوب قانونی دقیقی را برای واگذاری سرپرستی کودکان تعیین نموده است (پژوهشگاه قوه قضاییه، ۱۴۰۴). قانون‌گذار در این مصوبه، با اعمال یک نظام اولویت‌بندی مشخص، تمایل واضح خود را به حفظ الگوهای سنتی خانواده نشان داده است. در بالاترین مرتبه این نظام اولویت‌بندی، زن و شوهری قرار دارند که پنج سال از تاریخ ازدواج آنان گذشته و صاحب فرزند نشده باشند؛ این گروه به عنوان اولویت اول سرپرستی شناخته می‌شوند تا هم نیاز عاطفی آنان به فرزند برطرف شود و هم کودک در بستر یک خانواده کامل و دونفره رشد کند. در مرتبه بعدی، یعنی اولویت دوم، زنان و دختران بدون شوهر قرار دارند که البته سرپرستی آن‌ها منحصرأ به فرزندان اناث محدود شده است. در نهایت، اولویت سوم به زن و شوهر دارای فرزند اختصاص یافته است که نشان می‌دهد قانون‌گذار حضور کودک در یک خانواده بدون فرزند را بر خانواده‌ای که پیش‌تر دارای فرزند بوده، ترجیح می‌دهد.

این نظام اولویت‌بندی و تفکیک متقاضیان بر اساس جنسیت و وضعیت تاهل، نشان‌دهنده نوعی تبعیض ساختاری در قوانین فرزندخواندگی ایران است. در این میان، مردان مجرد به طور کامل و مطلق از حق سرپرستی کودکان محروم هستند و قانون هیچ راهکاری برای واگذاری فرزند به آنان پیش‌بینی نکرده است. از سوی دیگر، زنان مجرد نیز گرچه از این حق به طور کامل محروم نشده‌اند، اما با محدودیت‌های شدیدی روبه‌رو هستند؛ آن‌ها تنها مجاز به پذیرش سرپرستی دختران هستند و به دلیل قرار گرفتن در اولویت دوم، شانس کمتری نسبت به زوجین بدون فرزند دارند. این رویکرد نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران، مجرد را مانعی جدی برای احراز صلاحیت سرپرستی کامل می‌داند و الگوی تک‌والدی را تنها به عنوان یک گزینه اضطراری و محدود برای زنان پذیرفته است. (دورودی اصل، ۱۳۹۹)

توجیهات هنجاری و فلسفی متعددی پشتوانه این سخت‌گیری‌های قانونی و اولویت‌بندی‌ها قرار دارد که قانون‌گذار با اتکا به آن‌ها تصمیمات خود را مشروعیت می‌بخشد. یکی از اصلی‌ترین این توجیهات، مفهوم «مصلحت کودک» است. از منظر قانون‌گذار ایرانی، رشد متعادل، همه‌جانبه و سالم روان‌شناختی کودک مستلزم حضور هم‌زمان دو نقش مکمل یعنی پدر و مادر در محیط خانواده است. اعتقاد بر این است که تک‌والدی بودن می‌تواند خلأهای عاطفی و تربیتی جدی برای کودک ایجاد کند و از این رو، تلاش بر این است که کودک لزوماً به کانون گرمی واگذار شود که هر دو بازوی تربیتی مردانه و زنانه در آن فعال باشند؛ بنابراین اولویت دادن به زوجین و محدود کردن مجردها، در راستای تأمین حداکثری مصلحت و سلامت روحی کودک تفسیر می‌شود.

علاوه بر مصلحت روانی و تربیتی کودک، ملاحظات مذهبی و چالش فقهی «محرمت» اساسی‌ترین نقش را در شکل‌گیری این محدودیت‌ها ایفا می‌کند. در فقه شیعه، نهاد فرزندخواندگی به معنای حقوقی مدرن آن (که کودک تمام

حقوق یک فرزند بیولوژیک از جمله ارث بری و نسب را پیدا کند) به رسمیت شناخته نشده است و رابطه محرمیت به طور خودکار میان فرزندخوانده و والدین خوانده ایجاد نمی شود. این امر با رسیدن کودک به سن بلوغ، چالش های شرعی و اخلاقی جدی را در محیط خانه به وجود می آورد، چرا که طبق احکام شرعی، رابطه نامحرمی میان پدرخوانده و دخترخوانده، یا مادرخوانده و پسرخوانده برقرار خواهد بود (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۴۰۴). این مسئله برای متقاضیان مجرد به مراتب پیچیده تر است؛ ممنوعیت مطلق مردان مجرد از سرپرستی کودکان و محدودیت زنان مجرد به سرپرستی دختران، مستقیماً برای پیشگیری از بحران های شرعی ناشی از عدم محرمیت در سنین بلوغ طراحی شده است تا از بروز موقعیت های خلاف شرع یا سختی های طاقت فرسا برای رعایت حجاب و حدود شرعی در حریم خصوصی خانه جلوگیری شود.

در نهایت، رویکرد جمهوری اسلامی ایران به مقوله سرپرستی کودکان را می توان یک رویکرد حمایتی - مذهبی دانست که در آن تلاش می شود ضمن حمایت از کودکان بی سرپرست و بدسرپرست و فراهم کردن شرایط زندگی بهتر برای آنان، مرزها و اصول فقهی و الگوهای هنجاری مذهب تشیع به هیچ وجه مخدوش نگردد. این نظام حقوقی با تلفیق مصلحت کودک و ملاحظات شرعی، چارچوبی را پدید آورده که در آن ساختار خانواده هسته ای سنتی همچنان به عنوان تنها مجرای ایده آل و مطلوب برای پرورش نسل آینده پدیدار می شود و سایر اشکال سرپرستی، از جمله سرپرستی توسط افراد مجرد، در حاشیه قرار گرفته و با فیلترهای سخت گیرانه فقهی و قانونی مواجه می گردند.

۴-۲- فرانسه (گذار از سنت به مدرنیته)

نظام حقوقی فرانسه در دهه های اخیر دگردیسی عمیقی را تجربه کرده و با عبور از الگوهای سنتی و مذهبی، خود را با واقعیت های متکثر و نوظهور اجتماعی در قرن بیست و یکم سازگار کرده است. این کشور که زمانی تحت تأثیر آموزه های کلیسا، ازدواج رسمی را تنها بستر مشروع برای والدگری می دانست، اکنون به یکی از پیشروترین جوامع در زمینه به رسمیت شناختن تنوع الگوهای خانوادگی تبدیل شده است. این تحول ساختاری در قوانین فرزندخواندگی فرانسه، بازتابی از گذار جامعه لاییک و مدرن این کشور به سمتی است که در آن حقوق فردی و توانمندی های انسانی بر قالب های سنتی تاهل ارجحیت یافته و قانون گذار تلاش کرده است تا شکاف میان نصوص قانونی و رفتارهای واقعی شهروندان را به حداقل برساند. (Hauser, 2023)

یکی از برجسته ترین نمودهای این گذار، اصلاحات قانونی گسترده ای است که به ویژه در سال ۲۰۲۲ به تصویب رسید و مرزهای سخت گیرانه پیشین را جابه جا کرد. تا پیش از این اصلاحات، قوانین فرانسه محدودیت های سنی و ساختاری بیشتری را برای متقاضیان اعمال می کردند، اما در رویکرد جدید، سن متقاضیان برای شروع فرآیند فرزندخواندگی به ۲۸ سال کاهش یافته است تا جوانان واجد شرایط نیز بتوانند وارد این چرخه شوند. تحول بنیادین دیگر در این قانون، پایان بخشیدن به انحصار زوج های متاهل در امر سرپرستی است؛ به طوری که امروزه زوج هایی که حداقل دو سال همزیستی مشترک داشته باشند، حتی بدون ثبت ازدواج رسمی و در قالب قراردادهای هم باشی مدنی^۱ یا زندگی مشترک غیررسمی، از حقوقی کاملاً هم تراز با زوج های متاهل برخوردار هستند. این تغییر نشان دهنده خروج قطعی قانون از لایه های سنتی و پذیرش این واقعیت است که ثبات یک رابطه لزوماً در گرو سند ازدواج نیست. (Gouttenoire, 2023)

^۱- PACS

در حوزه برخورد با وضعیت تاهل، فرانسه گام‌های بلندی در جهت حذف تبعیض علیه افراد مجرد برداشته است. بر خلاف بسیاری از نظام‌های حقوقی که والدگری را منوط به حضور هم‌زمان زن و مرد می‌دانند، در نظام حقوقی فرانسه یک فرد مجرد، فارغ از جنسیت، می‌تواند به طور کاملاً قانونی درخواست فرزندخواندگی بدهد. این بدان معناست که مردان و زنان مجرد در پیشگاه قانون از حق برابر برای تشکیل خانواده برخوردارند و وضعیت تاهل به خودی خود مانعی برای احراز صلاحیت آن‌ها محسوب نمی‌شود. اگرچه در مقام عمل و در فرآیندهای مددکاری، نهادهای مربوطه ممکن است به دلیل پایداری اقتصادی یا روانی، اولویت‌های نانوشته‌ای را برای زوج‌ها قائل شوند، اما از منظر حقوقی هیچ منعی برای مجردها وجود ندارد و مسیر قانونی برای آن‌ها کاملاً هموار شده است.

زیربنای فلسفی و هنجاری این تغییرات بر دو اصل اساسی «برابری حقوقی» و «تنوع الگوهای خانوادگی» استوار است. در جامعه فرانسه، این باور به یک اصل حقوقی تبدیل شده است که توانایی والدگری و فراهم آوردن محیطی سالم برای رشد یک کودک، ارتباط مستقیمی با وضعیت تاهل یا گرایش‌های فردی والدین ندارد، بلکه ریشه در صلاحیت‌های اخلاقی، روانی و امکانات زیستی متقاضی دارد. قانون‌گذار با پذیرش رسمی الگوهای غیرسنتی، از جمله خانواده‌های تک‌والدی یا زوج‌های هم‌باش، عملاً اعلام کرده است که مصلحت عالی‌ه کودک در دنیای امروز لزوماً در چارچوب خانواده هسته‌ای کلاسیک تعریف نمی‌شود (Hauser, 2023). این نگاه مدرن، با تکیه بر اصول لایسسته، مذهب را از عرصه قانون‌گذاری خانواده کنار زده و به جای آن، برابری حقوق شهروندی و واقع‌گرایی اجتماعی را نشانده است تا از این طریق، چتر حمایتی قانون بر سر تمام کودکانی که نیازمند قانون خانواده هستند، با وسعت بیشتری گشوده شود.

۴-۳- کانادا (سیستم فدرال و اولویت «بهترین مصلحت کودک»)

نظام حقوقی کانادا به عنوان کشوری با ساختار فدرال، رویکردی بسیار پیشرو، تکثرگرا و انسان‌محور را در قبال مسئله فرزندخواندگی برگزیده است که در آن، هرچند قوانین و تشریفات اجرایی در سطح استان‌هایی نظیر انتاریو یا کبک تعیین می‌شوند، اما همگی حول یک محور مشترک و بنیادین به نام «بهترین مصلحت کودک» می‌چرخند. در این چارچوب حقوقی، برخلاف نظام‌های سنتی یا مذهب‌محور، تعریف خانواده از قالب‌های صلب و قدیمی خارج شده و به سمتی حرکت کرده است که در آن کیفیت مراقبت و توانمندی عاطفی و اقتصادی سرپرست، بر وضعیت تاهل یا جنسیت او ارجحیت مطلق دارد. این نگاه مدرن باعث شده است که کانادا به یکی از بازترین محیط‌های حقوقی برای تشکیل خانواده‌های نوین تبدیل شود، به طوری که در اکثر استان‌های این کشور، وضعیت تاهل به هیچ وجه یک مانع قانونی برای متقاضیان محسوب نمی‌شود و مسیر برای افراد مجرد، زوج‌های متاهل، زوج‌هایی که در قالب هم‌باشی زندگی می‌کنند و همچنین زوج‌های هم‌جنس به طور یکسان هموار است. (McLeod, 2019)

در این سیستم، تمرکز اصلی نهادهای نظارتی و حمایتی از سطح فرمالیته‌های قانونی به سطح ارزیابی‌های کیفی عمیق منتقل شده است. به جای آنکه متقاضیان بر اساس شناسنامه یا وضعیت تاهل فیلتر شوند، فرآیند دقیقی موسوم به «مطالعه خانگی»^۱ اجرا می‌شود که در آن توانمندی‌های فردی، ثبات روانی، ظرفیت‌های تربیتی و محیط زندگی متقاضی به دقت توسط مددکاران اجتماعی سنجیده می‌شود. از نظر قانون‌گذار کانادایی، یک فرد مجرد که از ثبات عاطفی و امکانات لازم برخوردار است، می‌تواند والدی به مراتب شایسته‌تر از یک زوج ناسازگار باشد؛ بنابراین، محروم کردن یک کودک از

¹- Home Study

داشتن یک کانون گرم، صرفاً به دلیل مجرد بودن سرپرست، نه تنها غیرمنطقی، بلکه برخلاف مصلحت عالیه کودک تلقی می‌شود. در واقع، در نظام داخلی کانادا تبعیض بر اساس وضعیت تاهل عملاً وجود ندارد و تنها در موارد «فرزندخواندگی بین‌المللی» است که این کشور ناگزیر است تابع قوانین کشورهای مبدأ کودک باشد که ممکن است محدودیت‌هایی را برای افراد مجرد اعمال کنند. (Parent, 2022)

ریشه‌های این رویکرد را باید در دو توجیه هنجاری و حقوقی بسیار قدرتمند جست‌وجو کرد. نخست، اصل «بهترین مصلحت کودک» است که در حقوق کانادا به عنوان یک قاعده آمره بر هر معیار دیگری مقدم است. طبق این اصل، هر تصمیمی که در مورد کودک اتخاذ می‌شود باید منحصرأ با هدف تأمین امنیت، رفاه و رشد او باشد و اگر یک فرد مجرد صلاحیت لازم را داشته باشد، قانون حق ندارد به دلایل اخلاقی یا سنتی، کودک را از این فرصت محروم کند. دومین ستون این تفکر، «منشور حقوق و آزادی‌های کانادا» است که به عنوان سند بالادستی کشور، هرگونه تبعیض بر اساس وضعیت تاهل را غیرقانونی و نقض حقوق بشر می‌داند. از این منظر، حق تشکیل خانواده و سرپرستی از کودکان نباید به طبقه‌ای خاص از شهروندان (متاهلین) محدود شود. این ساختار حقوقی نشان‌دهنده تعهد عمیق جامعه کانادا به برابری شهروندی و پذیرش این واقعیت است که معنای خانواده در دنیای امروز، نه در پیوندهای رسمی ازدواج، بلکه در تعهد قلبی و توانایی عملی برای پرورش یک انسان نهفته است.

۵. رویکرد تطبیقی نسبت به محدودیت های قانونی و توجیهات هنجاری (ایران، فرانسه، کانادا)

تحلیل و تفسیر تطبیقی نظام‌های حقوقی ایران، فرانسه و کانادا در مواجهه با پدیده فرزندخواندگی و سرپرستی، فراتر از یک مطالعه قانونی ساده، در واقع واکاوی تقابل میان سنت‌های دیرین مذهبی و ضرورت‌های مدرنیته اجتماعی است که نشان می‌دهد چگونه مفهوم «خانواده» در بسترهای فرهنگی مختلف بازتعریف می‌شود. در لایه نخست این تحلیل، نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران به عنوان الگویی وفادار به پارادایم‌های سنتی و فقهی جلوه‌گر می‌شود؛ در این نظام، قانون‌گذار تنها به دنبال یافتن سقفی برای کودک نیست، بلکه در پی بازسازی دقیق یک «نهاد مقدس» است که ارکان آن لزوماً باید از یک زن و یک مرد در قالب علقه زوجیت تشکیل شده باشد. اولویت‌بندی‌های مندرج در قانون سال ۱۳۹۲، پیامی صریح در بطن خود دارد؛ اینکه مصلحت کودک نه صرفاً در گرو رفاه مادی، بلکه در گرو رشد در ساختاری است که از پیش توسط شرع و سنت تعریف شده است. محرومیت مطلق مردان مجرد و محدودیت‌های شدید برای زنان مجرد در این چارچوب، نه به معنای نادیده گرفتن عواطف انسانی آن‌ها، بلکه به مثابه یک تدبیر پیشگیرانه برای حفظ مرزهای «محرمیت» و جلوگیری از بروز بحران‌های هویتی و شرعی در سنین بلوغ فرزندخوانده است. در واقع، در نگاه حقوقی ایران، «وضعیت تاهل» یک اعتبارنامه اخلاقی و اجتماعی تلقی می‌شود که فقدان آن، صلاحیت فرد را برای پذیرش نقش خطیر سرپرستی زیر سؤال می‌برد، چرا که از منظر این تفکر، مصلحت عالیه کودک با حضور هم‌زمان الگوهای جنسیتی مکمل (پدر و مادر) گره خورده است.

در نقطه مقابل این نگاه ساختارگرا، تجربه حقوقی فرانسه قرار دارد که نشان‌دهنده یک «گذار پارادایمیک» از سنت‌های محافظه‌کارانه اروپایی به سمت واقع‌گرایی سکولار است. فرانسه با درک این واقعیت که تعاریف کلاسیک از خانواده دیگر پاسخگوی نیازهای نوین جامعه نیست، دست به اصلاحاتی زد که بنیادهای نمادین ازدواج را در امر سرپرستی سست کرد. زمانی که قانون‌گذار فرانسوی، زوج‌های هم‌باش یا دارندگان قراردادهای مدنی را در ردیف زوج‌های متاهل قرار می‌دهد، در واقع در حال اعلام این مطلب است که «ثبات رابطه» الزماً از مجرای دفاتر رسمی ازدواج نمی‌گذرد. کاهش

سن متقاضیان و به رسمیت شناختن حق مجردها برای فرزندخواندگی در فرانسه، نشان‌دهنده غلبه نگاه «عمل‌گرایانه» بر نگاه «هنجارگرا» است. در اینجا، دولت لاییک تلاش می‌کند تا چتر حمایتی خود را بدون سوگیری مذهبی بر سر تمام متقاضیان بگستراند، هرچند که در لایه‌های زیرین اداری و مددکاری، همچنان رسوبات نگاه سنتی که زوجها را بر مجردها ترجیح می‌دهد، دیده می‌شود. با این حال، مسیر فرانسه مسیری است که در آن «حق بر خانواده داشتن» برای کودک، بر «شکل خانواده» پیشی گرفته است.

اما در تکامل‌یافته‌ترین سطح از نگاه فردگرایانه و حقوق‌بشری، نظام حقوقی کانادا قرار می‌گیرد که با اتکا به ساختار فدرال و منشور حقوق و آزادی‌ها، هرگونه مرزبندی بر اساس وضعیت تاهل را به چالش کشیده است. در کانادا، مفهوم «بهترین مصلحت کودک» از یک شعار حقوقی به یک خط‌کش دقیق اجرایی تبدیل شده است که هیچ ملاحظه سیاسی، مذهبی یا سنتی نمی‌تواند آن را خم کند. تفاوت بنیادین کانادا با نظامی مانند ایران در این است که در کانادا، صلاحیت والدی یک امر «احرازی و فردی» است، نه «پیش‌فرضی و ساختاری». یعنی قانون‌گذار از پیش حکم نمی‌کند که یک زوج لزوماً بهتر از یک فرد مجرد هستند، بلکه این فرآیند «مطالعه خانگی» و ارزیابی‌های روان‌شناختی است که صلاحیت نهایی را تعیین می‌کند. در این کشور، تنوع الگوهای خانوادگی از جمله سرپرستی توسط زوج‌های هم‌جنس یا افراد مجرد، نه به عنوان یک انحراف از اصل، بلکه به عنوان بخشی از تکرر طبیعی جامعه پذیرفته شده است. این رویکرد، مسئولیت دولت را از یک «پاسدار اخلاق سنتی» به یک «تسهیل‌گر منافع عالی کودک» تغییر داده است که تنها دغدغه‌اش، امنیت عاطفی و توانمندی سرپرست است، فارغ از اینکه این سرپرست در چه قالب حقوقی یا جنسیتی زندگی می‌کند.

با مقایسه عمیق این سه رویکرد، می‌توان نتیجه گرفت که شکاف اصلی میان این نظام‌ها در تعریف «صلاحیت» نهفته است. در ایران، صلاحیت بر پایه «انتساب به ساختار» (ازدواج) تعریف می‌شود؛ در فرانسه بر پایه «ثبات رابطه» (دوام همزیستی) و در کانادا بر پایه «توانمندی فردی» (ظرفیت مراقبت). این تفاوت‌ها بازتابی از جایگاه دین و حقوق بشر در هر یک از این جوامع است. در حالی که ایران همچنان تلاش می‌کند تا از طریق قوانین فرزندخواندگی، نهاد خانواده را در برابر موج‌های مدرنیته محافظت کند، کانادا و فرانسه به این نتیجه رسیده‌اند که مصلحت کودکان در دنیای امروز، در گرو شکستن کلیشه‌های جنسیتی و تاهل است. چالش مشترک اما همچنان پابرجا باقی می‌ماند: در نظامی مانند ایران، سخت‌گیری‌ها ممکن است باعث ماندگاری طولانی‌مدت کودکان در مراکز بهزیستی شود و در نظام‌های غربی، حذف فیلترهای سنتی ممکن است چالش‌های جدیدی را در باز تعریف مفاهیم تربیتی ایجاد کند. در نهایت، این تقابل نشان‌دهنده آن است که حقوق خانواده دیگر یک حوزه ایستا نیست، بلکه عرصه‌ای پرتنش است که در آن ارزش‌های مذهبی، ضرورت‌های اجتماعی و حقوق بنیادین بشر در حال نبردی مداوم برای ترسیم آینده نسل‌های بعدی هستند. این گذار از «وضعیت»^۱ به «قرارداد و توانمندی»^۲، اصلی‌ترین مشخصه تحول حقوقی در جهان معاصر است که در هر کشوری با سرعتی متفاوت و با تکیه بر مبانی فرهنگی خاص خود در حال پیشروی است.

۶. نتیجه‌گیری

۱- Status

۲- Contract and Capability

پژوهش حاضر نشان داد که نهاد فرزندخواندگی در گذار از جوامع سنتی به مدرن، از یک سازوکار صرفاً حمایتی برای جبران ناتوانی در باروری، به یک حق بنیادین برای کودک جهت بهره‌مندی از کانون خانواده ارتقا یافته است. برآیند تحلیل‌های تطبیقی میان سه نظام حقوقی ایران، فرانسه و کانادا حاکی از آن است که معیار «وضعیت تاهل» دیگر نه یک شرط فنی، بلکه مرز میان دو جهان‌بینی متفاوت در تعریف مصلحت کودک است. در نظام حقوقی ایران، حاکمیت نگاه فقهی و ضرورت صیانت از ساختارهای شرعی خانواده باعث شده است که تاهل به عنوان یک «اعتبارنامه صلاحیت» نگریسته شود. این رویکرد، اگرچه با هدف بازسازی دقیق‌ترین الگو از خانواده هسته‌ای و پیشگیری از چالش‌های مذهبی نظیر محرمیت تدوین شده، اما در مقام عمل با ایجاد محدودیت برای مجردها و به‌ویژه محرومیت مطلق مردان، میان ظرفیت‌های بالقوه جامعه برای سرپرستی و نیازهای واقعی کودکان بی‌سرپرست شکاف ایجاد کرده است. در مقابل، تجربه فرانسه و کانادا نشان‌دهنده یک دگردیسی پارادایمیک است که در آن «صلاحیت والدی» از یک مفهوم انتزاعی و وابسته به فرم ازدواج، به یک مفهوم عینی و مبتنی بر کیفیت مراقبت تبدیل شده است. فرانسه با عبور از سنت‌های مسیحی و پذیرش تکثر در اشکال زندگی مشترک، و کانادا با تکیه بر منشور حقوق و آزادی‌ها و اولویت مطلق مصلحت عالیه کودک، به این نتیجه رسیده‌اند که ثبات عاطفی و امنیت روانی کودک لزوماً در گرو وجود دو والد با جنسیت متفاوت و پیوند رسمی ازدواج نیست.

یافته‌های این نوشتار تأکید می‌کند که اصرار بر «ثبات شکلی» در برابر «کیفیت ماهوی»، بزرگ‌ترین چالش حقوق خانواده در قرن بیست و یکم است. در حالی که نظریه‌های نوین روان‌شناختی بر «والدگری اجتماعی» و پیوند عاطفی به عنوان رکن اصلی رشد کودک تأکید دارند، تداوم محدودیت‌های مبتنی بر تاهل در برخی نظام‌ها، بازتابی از رسوب‌های فکری است که «فرم خانواده» را بر «رفاه کودک» مقدم می‌دارد. این پژوهش نشان داد که تبعیض علیه متقاضیان مجرد، نه تنها با اصل برابری حقوق شهروندی در تضاد است، بلکه با محروم کردن بخش بزرگی از داوطلبان واجد شرایط، عملاً مصلحت عالیه کودک را در سایه ترجیحات ایدئولوژیک یا سنتی قرار می‌دهد. مقایسه رویکرد «احراز» در کانادا با رویکرد «پیش‌فرضی» در ایران نشان می‌دهد که هرگاه قانون‌گذار از پیش‌داوری‌های جنسیتی و وضعیتی عبور کرده و به سمت ارزیابی‌های فردی و روان‌شناختی حرکت کرده، نرخ موفقیت در ساماندهی کودکان و کیفیت زندگی آن‌ها بهبود یافته است.

در نهایت، می‌توان چنین استنتاج کرد که آینده حقوق فرزندخواندگی به ناچار به سمت «کثرت‌گرایی حقوقی» و «فردگرایی مصلحت‌محور» حرکت خواهد کرد. برای نظام‌های حقوقی مانند ایران، ضرورت بازنگری در محدودیت‌های تاهل و تعدیل ملاحظات شرعی با تکیه بر پویایی فقه، بیش از پیش احساس می‌شود تا از ماندگاری طولانی مدت کودکان در مراکز بهزیستی جلوگیری شود. راهکار نهایی برای همسویی با استانداردهای بین‌المللی و نیازهای بشری، تغییر نگرش از «حق بر والدگری» به سمت «تکلیف بر مراقبت» است. این پژوهش با رد نگاه‌های تقلیل‌گرایانه، مدلی را پیشنهاد می‌دهد که در آن صلاحیت سرپرست نه بر اساس شناسنامه و وضعیت مدنی، بلکه بر اساس شایستگی‌های اخلاقی، ثبات شخصیتی و توانمندی در ایجاد دلبستگی ایمن سنجیده شود. تنها در این صورت است که قانون می‌تواند به جای بازتولید کلیشه‌های سنتی، به مثابه ابزاری کارآمد برای تضمین حق هر کودک بر داشتن پناهگاهی امن و سرشار از عشق عمل کند و عدالت را در عمیق‌ترین لایه‌های نهاد خانواده مستقر سازد. این تحول، مستلزم گذار از «نظم عمومی اخلاقی ایستا» به سمت «عدالت

توزیعی پویا» در حقوق خانواده است که در آن کرامت انسانی کودک، قطب‌نمای یگانه تمامی تصمیمات قضایی و تقنینی خواهد بود.

پیشنهادهای

- با توجه به یافته‌های این پژوهش و تحلیل تطبیقی میان نظام‌های حقوقی ایران، فرانسه و کانادا، ضرورت دارد که قانون‌گذار ایرانی در گام نخست، با بازنگری در «قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲»، رویکرد خود را از «اولویت‌بندی شکلی» به سمت «ارزیابی کیفی و انفرادی» تغییر دهد. نخستین پیشنهاد عملی در این راستا، حذف محرومیت مطلق مردان مجرد و رفع محدودیت‌های جنسیتی برای زنان مجرد است؛ به گونه‌ای که صلاحیت متقاضیان نه بر اساس وضعیت تاهل یا جنسیت، بلکه بر پایه آزمون‌های دقیق روان‌شناختی، ثبات اقتصادی و ظرفیت‌های تربیتی در قالب فرآیند «مطالعه خانگی» سنجیده شود، تا بدین ترتیب هیچ کودک واجد شرایطی به دلیل کلیشه‌های سنتی از داشتن یک سرپرست توانمند محروم نماند.
- در لایه فقهی و حقوقی، پیشنهاد می‌شود که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های «فقه پویا» و نهادهای نوظهوری همچون «حکم حکومتی» یا «اضطرار اجتماعی»، چالش‌های مربوط به «محرمیت» بازتعریف شوند؛ برای مثال، می‌توان با توسعه مفاهیمی نظیر «ولایت تعویضی» یا استفاده از راهکارهای شرعی جایگزین در زمان صدور حکم سرپرستی، موانع مربوط به سن بلوغ را به نفع مصلحت عالی‌ه کودک مدیریت کرد تا دغدغه‌های مذهبی مانع از تشکیل قانون خانواده نگردد.
- علاوه بر اصلاحات تقنینی، نهادهای حمایتی و سازمان بهزیستی باید از الگوهای پیشرو در فرانسه و کانادا الگوبرداری کرده و تمرکز خود را بر آموزش و آماده‌سازی متقاضیان مجرد معطوف کنند؛ ایجاد پروتکل‌های حمایتی پس از فرزندخواندگی برای خانواده‌های تک‌والدی می‌تواند ضامن پایداری این پیوندها باشد.
- همچنین پیشنهاد می‌گردد که معیار «مصلحت عالی‌ه کودک» از یک مفهوم کلی و انتزاعی در رویه قضایی، به یک «دستورالعمل اجرایی دقیق» تبدیل شود که قضات را ملزم سازد در هر پرونده، پیوند عاطفی میان کودک و سرپرست (والدگری روان‌شناختی) را بر برتری‌های آماری زوجین مقدم بدانند.
- در سطح کلان فرهنگی نیز، ضرورت دارد که دولت و رسانه‌ها با ترویج مفهوم «والدگری اجتماعی»، نگاه سنتی جامعه را نسبت به تنوع ساختارهای خانوادگی تلطیف کنند تا پذیرش کودکان توسط افراد مجرد نه به عنوان یک استثنا یا اقدام اضطراری، بلکه به عنوان یک الگوی محترم و کارآمد از خانواده شناخته شود.
- در نهایت، همسوسازی قوانین داخلی با کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق کودک ایجاب می‌کند که هرگونه تبعیض ناروا بر مبنای وضعیت شخصی متقاضیان حذف شده و نظام حقوقی به سمتی حرکت کند که در آن «حق کودک بر داشتن خانواده» یگانه معیار مشروعیت‌بخش به قوانین سرپرستی باشد، چرا که امنیت عاطفی فرزندان در گرو عبور از حصارهای سنتی و حرکت به سوی واقع‌گرایی حمایتی است.

منابع

۱. آیزمن، فران. (۱۳۹۵). فرزندخواندگی: راهنمای والدین و مربیان. ترجمه علی اکبر ابراهیمی، چاپ اول، تهران: نوشته.
۲. ابوالحسنی، سمانه. (۱۳۹۵). قانون حمایت خانواده: قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست همراه با آیین نامه های اجرایی. چاپ اول، تهران: آلا قلم.
۳. پژوهشگاه قوه قضاییه. (۱۴۰۴). مصالح عالیة کودک در فقه و حقوق و اسناد بین الملل. چاپ اول، تهران: قوه قضاییه.
۴. پاکزاد، مهرداد؛ عالم زاده، محمد و مهدی پور، محمد. (۱۴۰۱). تعارض قوانین در فرزند خواندگی در حقوق ایران و فرانسه. مجله خانواده پژوهی، دوره ۱۸، شماره ۳، ۴۱۱-۴۲۱.
۵. توسلی نائینی، منوچهر. (۱۳۹۹). مطالعه تطبیقی فرزندخواندگی بین المللی در حقوق ایران، فرانسه و آلمان. مجله پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، دوره ۷، شماره ۱، ۲۷-۵۸.
۶. خسروانی، هادی. (۱۳۹۸). فرزند خواندگی در حقوق ایران و اقلیت های دینی. چاپ اول، تهران: قانون یار.
۷. دورودی اصل، داریوش. (۱۳۹۹). اعطای فرزندخواندگی به دختران مجرد و زنان بدون شوهر. چاپ اول، تهران: شهردانش.
۸. شهبازی، بهزاد. (۱۳۹۸). نهاد قانونی سرپرستی کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست. چاپ اول، تهران: انتشارات آیت عقل.
۹. فخار، محمد. (۱۴۰۰). حمایت از کودکان بدسرپرست و بی سرپرست با نظام حقوقی فرزند خواندگی در ایران. چاپ اول، تهران: جاودانه.
۱۰. مقدادی، محمد مهدی. (۱۴۰۴). معیارهای مصالح کودکان در بستر ضرورتها و تحولات، تهران، سومین کنفرانس بین المللی حقوق کودک، ۱-۱۶.
۱۱. نورانی درآباد، ساناز. (۱۳۹۷)، ازدواج سرپرست با فرزند خوانده. چاپ اول، تهران: شهبازی.
12. Fulchiron, H. (2021). *Le droit de l'adoption en France*. France, Dalloz.
13. Gouttenoire, A. (2023). *L'adoption, un droit en evolution*. France, Dalloz
14. Hauser, J. (2023). *Droit de la famille*. France, LGDJ
15. Landau, B. (2018). *Adoption Law in Canada*. Canada, LexisNexis Canada.
16. McLeod, J. (2019). *Canadian Family Law*. Canada, Carswell
17. Parent, A. (2022). *Droit de la famille*. Canada, Éditions Yvon Blais

The Effect of Job Satisfaction on Employee Productivity by Mediating Organizational Culture

Narges Maleki¹

Date of Receipt: 2018/00/00 Date of Issue: 2018/00/00

Abstract

Adoption, as a vital mechanism, is deeply intertwined with social values and the structure of the family. This study employs an analytical-comparative approach to investigate the challenge of “marital status” as a legal filter within the legal systems of Iran, France, and Canada. Given these conditions, the central question is whether the legal restrictions imposed on single applicants are derived from the best interests of the child or are merely a reflection of traditional vestiges. This research utilizes a descriptive-comparative methodology. The findings indicate that these legal systems, rather than focusing on “individual competencies,” have succumbed to legal reductionism by prioritizing the “formal stability of the family” over the “quality of parenting.” The result is a conflict between the right to parent and the best interests of the child. Furthermore, the results demonstrate that the Iranian legal system, relying on Imami jurisprudence (Fiqh), centers on the primacy of the nuclear family and, by establishing a hierarchy, relegates single individuals to a lower priority or excludes them entirely—an approach largely rooted in religious considerations of Mahramiyat (prohibited degrees of marriage/privacy regulations). In contrast, France, by transcending Christian traditions through secular legislation, and Canada, by relying on human rights principles and pluralism, have shifted marital status from a rigid requirement to a secondary variable, focusing instead on “home studies” and the objective assessment of an applicant’s competency.

Keywords

Discrimination, Adoption, Single Women, Legal Restrictions, Normative Justifications.

¹ - M.A. in Public Law, ST.C., Islamic azad Universiti,, Tehran, Iran (Branch Manager, “Shogh-e Zendegi” Child and Adolescent Support Complex) (nmaleki068@gmail.com)